

# «تضاد اصلی میان مردم و امپریالیسم»؟! اسلوب بررسی و نتیجه‌گیری سیاسی ۱۰ مهر

مقاله ۴/۹۹

۱۰ فروردین ۱۳۹۹، ۳۰ مارس ۲۰۲۰

رفیقای می نویسد، ۱۰ مهر تضاد اصلی را در شرایط کنونی در ایران، تضاد میان خلق و امپریالیسم می داند. نظر شما چیست؟

این رفقا جزئی از واقعیت هستی جامعه ی ایرانی را در شرایط کنونی مطلق می سازند و از آن به تصمیم گیری درباره ی وظیفه های حزب توده ایران در مرحله ی کنونی می پردازند.

این جز، آن روی دیگر جزء دیگری است که مبارزه دمکراتیک برای گذار از دیکتاتوری را مطلق می‌سازد و آن را تنها وظیفه در برابر حزب طبقه ی کارگر ایران می پندارد. هر دو برداشت کلیت واقعیت هستی جامعه ی ایرانی را در بررسی خود مورد توجه قرار نمی دهد.

پرسش طرح شده به دو علت پرسشی عمده و راهگشاست و بررسی آن می‌تواند در شفاف شدن سیاست مستقل طبقاتی حزب توده ایران مؤثر باشد.

برداشت رفقای ۱۰ مهر در ارزیابی از شرایط نبرد طبقاتی در ایران و نتیجه‌گیری از آن برای تعریف «تضاد اصلی» در جامعه ی ایرانی مستدل نیست. حل «تضاد اصلی»، همان‌طور که در مقاله ی «تضاد اصلی» و «تضاد عمده- روز» در مرحله ی ملی- دمکراتیک انقلاب در ایران! نشان داده شد، همراه است با ایجاد شدن «کیفیت نوین».

تضاد میان خلق و امپریالیسم تضاد عمده ی دیگری را در ایران در شرایط کنونی تشکیل می دهد. آن را می‌توان به نوعی مشابه «تضاد عمده» میان مردم میهن ما و دیکتاتوری ولایی ارزیابی نمود. هر دو تضاد ولی دارای ویژگی‌های خاص خود نیز هستند. حل «تضاد عمده» میان مردم و رژیم ولایی و «تضاد اصلی» هم اکنون به وحدت رسیده است.

حل تضاد میان مردم و امپریالیسم ولی نهایتاً با ایجاد شدن «کیفیت

نوین» در هستی جامعه ایرانی ممکن خواهد شد. نسبت به حل «تضاد اصلی» از نظر زمانی دیرتر ممکن است. حل تضاد با امپریالیسم و سیاست نواستعماری آن هنوز هم مبارزه ی روز را در جمهوری خلق چین تشکیل می دهد. به سخن دیگر، در ارتباط با تضاد عمده در داخل جامعه ی ایرانی و در خارج، با امپریالیسم، ما با روندهای متفاوتی که با یکدیگر رابطه ای پرتضاد دارند، روبرو هستیم.

نبرد ضد امپریالیستی در دوران جهانی سازی امپریالیستی و با باقی ماندن ایران در سیستم اقتصاد امپریالیستی، نمی تواند با سرشتی ترقی خواهانه به ثمر برسد (این نکته در مقاله ی پیش مورد بررسی قرار گرفت). زیرا حاکمیت طبقاتی نظام سرمایه داری در ایران در بندهای این سیستم گرفتار است و هر روز به طور عمیق تر وابسته به آن می شود.

نگرانی حاکمیت دیکتاتوری ولایی و شخص خامنه ای و اعوان و انصارش از تعمیق وابستگی شخصی حاکمان ارتجاعی در ایران است به حاکمان ارتجاعی جهانی، که برخی ها آن را به عنوان سرشت ضد امپریالیستی رژیم ولایی ارزیابی می کنند.

(خبرها از طبط بیش از شش میلیارد دلار ثروت فرزندان علی خامنه ای در بانک های آمریکا از طریق اعلام تحریم علیه آن ها در رسانه ها انتشار یافته است).

برداشتی که تضاد میان مردم و امپریالیسم را تضاد اصلی در ایران کنونی می پندارد، رابطه میان شکل و مضمون «نگرانی» طبقات حاکم را در ایران درک نمی کند، و با مطلق سازی شکل آن، شکل و مضمون را یکی می پندارد!

در شرایط سلطه ی بورژوازی و خرده بورژوازی با سیاست ضد مردمی، حل هیچ کدام از دو تضاد عمده در ایران به تنهایی، و بدون حل «تضاد اصلی»، به برپایی «کیفیت نوین» در ایران نمی انجامد. دو تضاد عمده و مهم که از یک سو سرشت پیش شرطی برای حل تضاد اصلی دارا هستند، احتمالاً همزمان تحقق نخواهد یافت. به طور عملی احتمالاً حل تضاد با امپریالیسم، از نظر زمانی گامی دیرتر را تشکیل می دهد.

رفقای ۱۰ مهر با چنین برداشتی دچار دو اشتباه می شوند. اول- اشتباه در اسلوب بررسی ماتریالیسم دیالکتیکی و

دوم- اشتباه در نتیجه گیری از آن برای تعیین وظیفه ی حزب توده

ایران در دفاع از رژیم ولایی. نتیجه‌گیری نادرست، پیامد جبری اشتباه اسلوبی است. تضاد حاکم بر برداشت این رفقا ناشی از روند غیردیالکتیکی حاکم بر اندیشه ی آنان است.

تنها رفقای ۱۰ مهر نیستند که در تضاد پیش گفته در اندیشه گرفتارند و سردرگم. گروه‌های انحرافی دیگر توده‌ای و کلیت طیف چپ ایران نیز با همین تضاد درک نشده دست و پنجه نرم می‌کنند و به طور عملی از صحنه ی نبرد طبقاتی در ایران به کنار مانده اند. تنها به نظاره گران توصیف گر صحنه بدل شده اند.

پیامد گرفتاری همه این جریان ها و نتیجه‌گیری جبری رفقای ۱۰ مهر که وظیفه ی حزب توده ایران را پشتیبانی از رژیم ولایی، به جای مبارزه برای گذار از آن می پندارند، به طور تحریک آمیزی پرسش هایی را در مقابل خواننده طرح می‌کند که پاسخگویی به آنها اجتناب‌ناپذیر است. این رفقا خود تاکنون پاسخی به پرسش ها نداده اند. آن را بشکافیم:

این رفقا با به اصطلاح استدلال خود، به جرگه ی آن ضدتوده ای هایی می پیوندند که مدعی اند که حزب توده ایران «از خمینی پشتیبانی» نمود. ضد توده‌ای ها از این ادعای خود سپس به نتیجه‌گیری سیاسی می پردازند. آنها مدعی هستند که «پشتیبانی از خمینی» گویا علت این واقعیت شد که ارتجاع بتواند «سرکوب آزادی» را در ایران عملی سازد و دیکتاتوری ولایی را برقرار کند. رفقای ۱۰ مهر با ارزیابی خود به این تبلیغات ضد توده‌ای ها خوراک جدید می دهند! علت طرح محتاطانه این خواست که تاکنون به طور شفاف مطرح نکرده اند، ناتوانی آنها است برای مستدل ساختن آن و پاسخ به پرسش هایی که از آن در چند سطر پیش صحبت شد.

رفقای ۱۰ مهر با چنین ارزیابی از یک جزء از واقعیت به جای کلیت آن، احتمالاً ناخواسته، به تأیید تبلیغات دشمن طبقاتی علیه حزب توده ایران و مبارزه ی شفاف و انقلابی آن در دوران پس از پیروزی انقلاب می پردازند و آب را به آسیاب تبلیغات دشمن طبقاتی سرازیر می کنند.

پیامد قانونمند و جبری تأیید تبلیغات دشمن طبقاتی نزد «اپوزیسیون»، یعنی یافتن ابزار برای تشدید فعالیت ضدتوده ای، که ازجمله پیامد برداشت رفقای ۱۰ مهر است، درواقع روی دیگر سکه ای است که در شعر «مناجات» با تأیید ادعای دشمن طبقاتی در

حاکمیت، حکم ناجوانمردانه به گویا «تواب شدن» زنده یاد احسان طبری داده می شود که شهادت دکتر سروش نادرستی این ادعا را باری دیگر به اثبات رساند. سروده های احسان طبری در زندان که در توده های ها درباره ی آن بسیار نوشته شده است، زمین را از زیر پای این ادعای نادرست کشیده است.

بازگردیم به ادامه ی شکافتن پرسش ها تحریک آمیزی که رفقای ۱۰ مهر با ارزیابی از «تضاد عمده»ی میان مردم وامپریالیسم به مثابه ی «تضاد اصلی» در هستی جامعه ی ایران در مرحله انقلاب ملی- دمکراتیک طرح می کنند.

### دو اشتباه، دو روی یک سکه

اشتباه رفقای ۱۰ مهر و اشتباه دیگری که در مقاله ی «تضاد اصلی» و «تضاد عمده- روز» در مرحله ی ملی- دمکراتیک انقلاب در ایران!، به بررسی آن پرداخته شد، در واقع دو روی یک اندیشه را تشکیل می دهند. دو روی یک سکه واحد هستند، و هر دو ناشی از یک اشتباه اسلوبی!

این اشتباه، اشتباه در اسلوب بررسی کلیت واقعیت است که هگل آن را «حقیقت» می نامد.

دو اندیشه پیش گفته، بررسی از کلیت واقعیت را تنها به جزئی از آن محدود می سازند و از آن به نتیجه گیری برای وظیفه های چپ انقلابی در ایران می پردازند. این دو اندیشه بررسی را در سطح بررسی منطق صوری منجمد می سازند.

نتیجه گیری این اندیشه مطلق گرا، دارای دو سو است. یکی، محدود ساختن مبارزه در ایران به مبارزه ی دمکراتیک به منظور گذار از دیکتاتوری و دیگری، محدود ساختن مبارزه به مبارزه ی علیه امپریالیسم که در عمل به معنای دفاع از بودگی و تداوم جمهوری اسلامی و شرایط ضد مردمی حاکم بر آن است. این پنداشت که رژیم ولایی اصلاح و استحاله پذیر است، سرابی بیش نیست!

اسلوب مطلق گرایانه ی پایبندی به مبارزه علیه یک جزء از واقعیت، برای نمونه از جمله توسط رفیق گرامی محمد رضا شالگونی طرح می شود که در مقاله ی ذکر شده به آن اشاره شد. این رفیق و «سازمان انقلابی کارگران»، «راه کار» نیز معتقدند که «در شرایط کنونی مساله مبارزه دمکراتیک علیه دیکتاتوری عمده است!» دیگر جریان های طیف چپ سردرگم نیز دچار این تضاد در اندیشه هستند. به این نظرات

به طور مجزا پرداخته خواهد شد.

## اول- اسلوب بررسی

تکرار سخن هگل در آغاز بررسی اسلوب دیالکتیک سودمند است: «**کلیت** ، **حقیقت است!**»

انسان به منظور شناخت پدیده ی نشناخته ی نو، آن را به اجزایش تقسیم می‌کند و هر جزء را مورد بررسی قرار می دهد. در پایان این روند شناخت، پدیده نو از انتزاعی توخالی یا درک نشده به پدیده‌ای که مضمون آن توسط اندیشه پژوهشگر درک شده است تبدیل می گردد. بررسی به ثمر می رسد.

اسلوب دیالکتیک ماتریالیستی که در بالا به طور فشرده توضیح داده شد، **دچار دو اشتباه نمی‌شود.**

**یک-** این اشتباه که بررسی خود را با بررسی ''مهم ترین جزء'' آغاز کند که می‌توان آن را عمده، تعیین کننده و امثال آن نامید! زیرا آغاز با بررسی از مهم‌ترین نکته، هنگامی که پدیده ی نو هنوز نشناخته است، ممکن نیست. هنوز نمی‌توان جزئی را که گویا مهم‌ترین جزء را تشکیل می دهد تعیین نمود. بر این پایه اندیشه ی دیالکتیکی پژوهشگر به این نتیجه‌گیری نایل می‌شود و درمی یابد که **می‌توان با هر جزء دلبخواهی پژوهش را آغاز نمود!**

**دو-** اشتباه دوم که اندیشه دیالکتیکی پژوهشگر دچار آن نمی‌شود در این پدیده نهفته است که این اندیشه ی پژوهشگر انتخاب جزئی را که اراده گرایانه و با توجه به شرایط حاکم در لحظه ی بررسی و زیر تأثیر و کارکرد این شرایط انجام می‌دهد، **به عنوان انتخابی گذرای درک می کند.** آن را مطلق گرایانه جزء عمده ارزیابی نمی کند.

در غیر این صورت این خطر ذهنی وجود دارد که جزء انتخاب شده، انتخابی که با گرایشی که نزد ذهن پژوهشگر همخوانی دارد، مطلق گرانه به عنوان جزء عمده در پدیده برداشت شود.

با توجه به این دو اشتباه ممکن هنگام بررسی است که اندیشه ی دیالکتیکی پژوهشگر به این درک نایل می شود که انتخاب اراده گرایانه ی هر جزء برای آغاز بررسی، **همزمان به معنای این شناخت است که بررسی نقطه ی «آغازی» ندارد.**

هر نقطه می‌تواند نقطه ی آغاز بررسی را تشکیل دهد، به شرط آن که

مطلق گرانه با جزء عمده در پدیده یکی گرفته نشود.

هنگام بررسی جزءها، ضروری است که تا پایان بررسی هر کدام از آنها به عنوان جزء گذرایی در بررسی مورد تأیید ذهن باشد تا برداشت مطلق گرانه از جایگاه و کارکرد جزء به نتیجه‌گیری نپردازد. به سخنی دیگر هنگام نتیجه‌گیری در پژوهش، هنگامی فرا می‌رسد که بررسی همه ی جزءها به پایان رسیده است. روندی که هرچه همه جانبه تر عملی شده باشد، پژوهش دقیق‌تر و پرثمرتر است برای شناخت کلیت واقعیت که حقیقت است!

قابل فهم است که هنگام بررسی هر جزء از کلیت شناخته ی نو، هر جزء به عنوان یک کلیت در زیر مجموعه ی کلیت پدیده نو و شناخته درک می شود. لذا بررسی هر جزء باید در همه ی جزءهای تشکیل‌دهنده آن به ثمر رسانده شود. برای نمونه به منظور بررسی یک درخت پالم شناخته در سرزمینی گرمسیر، از جمله می توان با بررسی پوست آن آغاز نمود. بدیهی است که بررسی پوست تنها به توصیف سطح بیرونی آن محدود نمی گردد، بلکه همچنین روند ایجاد شدن آن مورد توجه قرار می‌گیرد که از پخش تحتانی برگ درخت تشکیل می شود. یعنی به بررسی ژنتیکی علت علی صاف بودن سطح پوست درخت نیز توجه می‌شود که متفاوت است با پوست اغلب درختان برگ دار. سویه های دیگر هستی پوست درخت پالم نیز بر همین منوال، یعنی با جستجوی علت ژنتیکی پدیدار شدنشان مورد توجه پژوهشگر قرار می گیرد.

منطق صوری ولی از این رو به آسانی دچار هر دو اشتباه در شناخت و درک مساله های اجتماعی می شود، زیرا بررسی را به بررسی جزء و یا چند جزء محدود می سازد.

این اسلوب که تاریخی دو هزار و پانصد ساله داراست و در فلسفه ی یونان قدیم ریشه دارد و انقلاب بزرگی را برای رشد آگاهی و شناخت انسان تشکیل داد و می دهد. این اسلوب ولی زمانی کشف و تعریف شد که درک دیالکتیکی از پدیده‌های اجتماعی ناممکن بود و برداشت‌های سحرآمیز درباره ی علت پدیده‌ها بر ذهن انسان غالب بود. از این رو این اسلوب برای درک پدیده‌های اجتماعی در دوران سرمایه داری نارسا است.

روابط حاکم بر جامعه ی طبقاتی سرمایه داری از پیچیدگی و چندلایگی خاصی برخوردار است. دیگر توجیه علت علی- ژنتیکی «مشیت الهی» برای توضیح پدیده‌ها با سختی روبروست، گرچه طبقات حاکم هنوز از آن

بهره می‌گیرد. سخنان خامنه ای درباره «جن و انس» نمونه‌ای از این کوشش همانقدر است که مقوله ی «ضرورت های جهانی» نمونه ی دیگری را برای این کوشش طبقات حاکم از سحر و جادو در سرمایه داری تشکیل می دهد.

بهره گیری از ابزارهای سحرآمیز در دوران پیش از سرمایه داری از این رو ممکن و آسان است، زیرا شرایط عینی و ذهنی شناخت اسلوب دیالکتیک مدرن فرا نرسیده بود و شرایط برای دچار شدن اندیشه به دو اشتباه آماده است - می‌توان در گذشته انواع برداشتهای دیالکتیکی عامیانه را در تاریخ نشان داد -.

اندیشه ی متکی به اسلوب صوری با بررسی «خاص»، یعنی جزئی که در لحظه بررسی عمده می نماید، بررسی را به آن محدود می‌سازد و به آن بسنده می کند؛ و همچنین مطلق گرانه جزء مورد نظر و انتخاب شده را عمده ترین جزء در لحظه ی بررسی می پندارد و از آن به نتیجه‌گیری درباره ی وضعیت «عام» می پردازد.

منطق صوری در دوران روشنگری در اروپا که دوران پاگرفتن علوم دقیقه است، از این رو تثبیت شد و به اسلوب عمومی برای تحقیقات علمی در آن دوران و اکنون بدل شد، زیرا با اسلوب صوری بررسی شیءها در علوم متفاوت، می‌توان ساختار و هم عملکرد جزءها را در رشته‌های علمی فیزیک، شیمی، بیماری‌ها و و دریافت و به مضمون پدیده‌ها در علوم دقیقه دست یافت.

برای نمونه در روزهای کنونی شناخت ویروس کرونا در چارچوب ساختاری نظم پدیدار شدن ویروس‌ها توسط دانشمندان متخصص، با بررسی ژن‌های این ویروس، آن را به عنوان ادامه روند شناخته شده ی رشد ویروس به اثبات رساند. توضیح بیش تر در این زمینه سخن را به درازا می کشاند، تنها اشاره شود که تاریخ پژوهش‌های میان قرن ۱۶ تا ۱۸ تاریخ اروپایی که دوران رشد و پاقرص کردن علوم دقیقه است، با بهره گیری از این اسلوب به ثمر و سرانجام رسید. لذا این برداشت بر ذهنیت پژوهشگرانه غالب شد.

تنها با رشد اندیشه فلسفی به مرحله گذار قطعی از ایده آلیسم ذهنی به عینی که توسط هگل عملی شد، هنگامی که قریب به هزار سال پیش تر ابن سینا، بیرونی و دیگران این روند را آغاز کرده بودند و کوشش برای گذار از ایده آلیسم ذهنی به عینی را پایه ریزی کرده بودند، هنگامه ی درک بر پایه تئوری شناخت ماتریالیسم تاریخی فرا رسید.

زیرا اندیشه‌ی فلسفی انسان دریافت که در جامعه انسانی با کیفیت دیگری روبروست از در علوم دقیقه، کیفیتی که شناخت مضمون آن تنها به کمک اسلوب منطق صوری ناممکن است از یک سو، ولی بهره‌گیری از این اسلوب در بررسی دیالکتیکی شرایط اجتماعی ضروری است که پیش‌تر به آن اشاره شد، از سوی دیگر.

بدون تردید پرسش‌های بسیاری در این زمینه اکنون مطرح است و در ذهن طرح می‌شود که پاسخ به آن‌ها در این سطور سخن را به درازای بیش‌تر می‌کشاند. در درس‌هایی از کتاب تاریخ و دیالکتیک، از جمله این بحث‌ها وسیع‌تر طرح خواهد شد که امیدوارم بزودی انتشار آن در توده‌های ما ممکن گردد.

## دوم- پیامد سیاسی اشتباه اسلوبی هنگام قناعت به اسلوب صوری

برداشت نادرست که هنگام عدول از اسلوب بررسی در تئوری شناخت ایجاد می‌شود که مبتنی است بر ماتریالیسم دیالکتیک، در مورد مشخص بررسی در ارزیابی ۱۰ مهر کدام برداشت است؟

این رفقا و همچنین رفقای عدالت و حتی رفقای صادق در "راه توده" به چه اشتباهی دچار هستند هنگامی که برای حزب توده ایران وظیفه‌ی پشتیبانی از رژیم ولایی و یا لایه‌هایی از آن را ضروری می‌پندارند؟ هنگامی که مبارزه اتحادی حزب طبقه‌ی کارگر ایران را به طور عملی به کوشش برای ایجاد رابطه با لایه‌های حاکم بدل می‌سازند که به معنای ترک مبارزه اتحادی با زحمتکشان است!؟

برای اولین بار نگارنده با این مساله در طرح آن توسط رفیق قدیمی و عزیز روبرو شد، هنگامی که هنوز ۱۰ مهر و عدالت دو جریان جدا از هم نبودند. این رفیق با نقل جمله‌ای از لنین نظرش را مستدل ساخت و گفت «لنین می‌گوید که ما از امیر افغان نیز در برابر امپریالیسم استعمارگر انگلیس دفاع می‌کنیم!» ولی درک "سیتات گونه‌ی" این سخن لنین کمک نیست. باید توانست برپایه منطق دیالکتیکی آن را به شرایط مشخص مورد بررسی و بحث منتقل نمود. به چنین کوششی پردازیم.

در ابتداء نکاتی برای ایجاد شفافیت در سخن ذکر شود:

دفاع هر دو گروه انحرافی توده‌ای از "راست" در حاکمیت ایران که بخشی از آن احمدی نژاد و شرکاء را مورد تأیید قرار می‌دهد (عدالت) و بخش دیگر که خامنه‌ای و شرکای آن را مورد پشتیبانی قرار می‌دهد



(۱۰ مهر)، دفاعی مستدل نیست زیرا بررسی اندیشه‌ی حاکم بر هر دو گروه در سطح کارکرد اسلوب بررسی صوری محدود است.

به سخنی دیگر، بررسی این رفقا محدود است به بررسی یک جزء از واقعیت و نتیجه‌گیری از آن برای «کلیت واقعیت» هستی اجتماعی مردم میهن ما که «حقیقت» را تشکیل می‌دهد!

دو بخش «نو و سنتی» نیروی راست مورد پشتیبانی دو گروه انحرافی توده‌ای در حاکمیت سرمایه داری در ایران، از ابزار «پوپولیسم چپ» و «پوپولیسم راست» بهره می‌گیرند. احمدی نژاد با استفاده از شعارهای چپ، و بخش دیگر با دامن زدن به ایدئولوژی ناسیونالیسم افراطی- مذهبی- نژادپرستانه.

ماهیت هر دو ولی یک سان است و عمیقاً ماهیتی واپسگرا و ضد ترقی خواهی است. سرشتی که عمیقاً علیه سمت‌گیری‌های بخش هستی انسان در جامعه ایران قرار دارد و علیه آن عمل می‌کند. پافشاری خشن خامنه‌ای برای آزاد نساختن زندانیان سیاسی در شرایط شیوع پاندمی کرونا، عمق سرشت ضد انسانی و ضد جهت‌گیری‌های بخش تغییرات در جامعه را در ایران نزد حاکمیت دیکتاتوری ولایی افشا می‌کند و درستی برداشت منفی و محکوم‌کننده از کلیت جریان راست را نزد حزب توده ایران به ثبوت می‌رساند.

وضع نزد «راه توده» کمی از وضع دو گروه دیگر تفاوت دارد. این جریان انحرافی نیز مدافع منافع لایه‌های راست در حاکمیت ج است، ولی این دفاع که به طور شفاف طرح می‌شود، تغییری در سرشت انحرافی موضع «راه توده» نمی‌دهد. سرشت انحرافی «راه توده» که از بخش دیگری، یعنی از «از بخش راست مدرن» در حاکمیت دفاع می‌کند تافته‌ی جدا بافته‌ای میان گروه‌های انحرافی نیست. این جریان انحرافی و پرسش‌دار نیز در جرگه‌ی مدافعان از منافع طبقات حاکم در ایران جای دارد و آب به آسیاب تبلیغات ضد توده‌ای می‌ریزد.

کارکرد و برنامه اقتصاد سیاسی اجرا شده توسط هر سه گروه راست حاکمیت در ایران مشابه و یکی است. اقتصاد سیاسی‌ای که علیه منافع طبقه‌ی کارگر و کلیه زحمتکشان یدی و فکری در ایران با خشونت داعش گونه اعمال نفوذ می‌کند.

وعده‌های دروغین گروه اخیر، «راست مدرن» که اصلاح طلبان دولتی بخشی از آن هستند، درباره‌ی «گشایش سیاسی» که در نظام سرمایه داری سرابی بیش نیست و اکنون دارای یک تجربه‌ی بیست ساله است،

## جز خاک ریختن به چشم زحمتکشان پیامد دیگر ندارد.

در این وضع تا آن هنگام تغییری ایجاد نمی‌شود، تا هنگامی که ایران در شرایط سیستم جهانی سازی امپریالیستی و اجرای دستورهای سازمان های مالی امپریالیستی به بند کشیده شده است. بدون تغییر شرایط حاکم و با باقی ماندن ایران در سیستم سرمایه داری جهانی شده ی امپریالیستی، زمینه ی تحقق «گشایش سیاسی»، یعنی تحکیم خواست و نیاز تاریخی جامعه ی ایرانی به دموکراسی و پایبندی به قانون به طور پیگیر تحقق نخواهد یافت. سخنان این مدعیان در این زمینه واهی و ابهام برانگیز است. هیچ موضع شفافی در آن وجود ندارد که درستی آن به ثبوت رسانده شده باشد. سخنان همگی فاقد زمینه ی عینی است!

## دو اشتباه سیاسی در ارزیابی

با این مقدمه طولانی که ولی سودمند و ضروری است، به اصل بررسی پردازیم و دو اشتباه را نزد دو گروه نشان دهیم که باید به 'راه توده' نیز تسری داده شود. تسری از این رو مستدل است، زیرا این گروه انحرافی نیز با بررسی جزء در پدیده ی هستی جامعه ی ایرانی به نتیجه گیری درباره ی «کلیت واقعیت» هستی آن می پردازد. این جریان انحرافی می‌خواهد از این طریق برای حزب توده ایران سیاست بافی کند. آن را بی مهابا 'مشی توده ای' هم می نامد.

یک- نقل قول پیش گفته از لنین، نقل از شرایط تاریخی مشخصی است.

اندیشه نقل کننده کوششی برای انتقال دیالکتیکی آن به شرایط امروز ایران نمی کند. ارزیابی درست و مارکسیستی لنین که شعار «کارگران جهان متحد شوید» را به «خلق های زیر ستم استعماری» توسعه داد، شعاری عام است. آن را باید هر بار با شرایط خاص در این یا آن کشور انطباق داد که مورد بررسی قرار دارد.

لذا تکیه به ارزیابی لنین درباره ی وضع مشخصی در افغانستان در آن دوره، می‌تواند تنها به عنوان 'تکیه کردن' نسبی به شعار عام مورد نظر لنین در کلیت نبرد رهایی بخش و ضد استعماری- نواستعماری کشورهای پیرامونی درک شود.

برای نمونه نگارنده در مقاله‌ای درباره حق تعیین سرنوشت خلق ها در کشورها با کثرت خلق به جنبه‌ای از مساله اشاره دارد که برای درک نسبی بودن وظیفه ی تأیید کوشش های خلق های زیر فشار پراهمیت است.

رفیق بانو فروغ اسدپور در مقاله‌ای در اخبارروز به مساله‌ی حق حاکمیت ملی خلق‌ها پرداخته است. نگارنده در بررسی پر مضمون مقاله این رفیق نکات قابل بررسی انتقادی یافت، ضمن تأیید بخش‌هایی از اندیشه حاکم بر مقاله، اندیشه‌هایی که نشان پختگی برداشت دیالکتیکی را نزد رفیق اسدپور قابل شناخت می‌سازد که اما، ناشی از موضع ضد توده‌ای و ضد شوروی درک نشده‌ی در اندیشه، متأسفانه به گمراه می‌رود. متأسفانه جدل فکری با این رفیق پانگرفت که من بسیار به آن علاقه دارم، زیرا توانایی تئوریک و قدرت انتزاع این رفیق را ارزشمند ارزیابی می‌کنم. با این سیر اندیشه که در ظاهر دور شدن از بررسی است، ولی از آنجا که سویه‌ی پراهمیتی را در پژوهش همه جانبه تشکیل می‌دهد و لذا ذکر آن مستدل است، برگردیم به ادامه بحث.

اشاره شد که در مقاله‌ی مساله ملی در ایران در انتظار راه حلی مردمی- تاریخی، (<https://tudehiha.org/fa/10963>) که از جمله برخی از نظرات رفیق اسدپور را مورد بررسی انتقادی قرار می‌دهد، سویه‌ی نسبی بودن سخن و شعار انقلابی- عام‌لنین هنگام بررسی مشخص شرایط مشخص قابل شناخت می‌گردد.

در این مقاله مضمون نسبی بودن خواست تعیین حق سرنوشت توسط خلق‌های زیر فشار در کشورها با کثرت خلق از این طریق نشان داده می‌شود که واقعیت تضاد خلق‌ها با کلیت دشمنان استقلال و آزادی خلق‌ها توضیح داده و شکافته می‌شود. به سخنی دیگر به بررسی همه جانبه‌ی تضاد میان خلق‌ها و ارتجاع داخل و خارج پرداخته می‌شود و عینیت آن نشان داده می‌شود و از جمله گفته می‌شود:

«بی توجهی در بررسی به سویه‌ی تضاد میان خلق‌های ساکن یک سرزمین مشترک با ارتجاع داخلی و خارجی به مثابه‌ی یک کلیت، به معنای بی توجهی است به رابطه میان استعمارگران و حاکمان داخلی در این کشورها، یعنی بی توجهی است به رابطه میان دولت‌های وابسته به استعمارگران در کشورها با کثرت خلق و زیر نفوذ امپریالیسم و استعمارگران در این کشورها.» چگونه می‌توان تقسیم مستعمره‌های انگلستان و دیگر استعمارگران را به منطقه‌های مذهبی و قومی با ایجاد برخوردها مانند در کشمیر، بدون شناخت همه جانبه‌ی رابطه طبقات حاکم در این کشورها با استعمارگران درک نمود؟

بدون درک همه جانبه‌ی رابطه پیچیده نواستعماری میان ارتجاع داخلی و خارجی در ایران، زمینه‌ی عینی و دیالکتیکی تعیین وظیفه‌ها در

برابر حق تساوی حقوق میان خلق های ایران ناممکن است!

در همانجا و به منظور مستدل ساختن نکات پیش گفته به بررسی وضع کنونی در شمال سوریه پرداخته شد. در آنجا مبارزان کرد با عقب راندن و سرکوب داعش به پیروزی های بزرگی دست یافتند که برای هر انسان میهن دوست غرور انگیز است. مبارزان کرد توانستند در روژوا شرایط نوین اجتماعی ای را پایه ریزند که نشانه های بلندپروازانه ی ایجاد شدن ساختاری رشد واقعی دمکراسی و تساوی حقوق میان زن و مرد را داراست که می تواند نقش مثبتی در رشد مدنیت دمکراتیک - سوسیالیستی ایفا سازد و تجربه کند.

این مبارزان که سالیان دراز از حقوق ملی در جمهوری عربی سوریه محروم بودند و اکنون نیز هستند، کوشیدند - همانطور که در شمال عراق نیز توسط بارزانی ها عملی شد - از به اصطلاح کمک کشورهای امپریالیستی بهره گیرند و به هدف خود دست یابند. آن ها با صراحت خواستار کمک فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی شدند. نهایتاً با ایجاد یک «ائتلاف تاکتیکی»، که واقعیت تبدیل شدن به زائده ی سیاست امپریالیستی نامیده می شود، برای امپریالیسم تجاوزگر امکان تاسیس پنج پایگاه نظامی در شمال سوریه ایجاد شد و اکنون نیز منابع نفت و گاز سوریه که مبارزان کرد از چنگ داعش خارج ساختند در اختیار امپریالیسم آمریکا قرار دارد.

**مبارزان کرد در شمال سوریه دیالکتیک مبارزه علیه ارتجاع داخلی و خارجی را درک نکردند.**

سیاستی که آن ها برپایه درک ناقص از این تضاد، ولی صادقانه دنبال نمودند، برای آن ها احراز استقلال سیاسی را ممکن نساخت. وابستگی به امپریالیسم و سیاست آن را بار آورد که نمی تواند در روند رهایی بخش توسط خلق های زیر فشار نقشی مثبت داشته باشد. کوزوو اکنون به سرزمین نیمه مستعمره ای بدل شده است که در چنگ امپریالیست های اروپایی گرفتار است.

برای درک دیالکتیک تضاد میان خلق های زیر ستم و کلیت ارتجاع داخلی و خارجی، پناه بردن به بازی های سیاسی رنگارنگ با بازیگران امپریالیستی کمک نیست. بلکه باید علت علی - ژنتیکی فقدان وضع ناشی از این تضاد را درک نمود که خلق های زیر ستم با آن روبرو هستند. علتی که تنها با حل آن حق حاکمیت ملی خلق ها در کشورهای با کثرت خلق می تواند تحقق یابد و تحقق بخشیدن به آن در ایران

نیز در دستور روز تاریخی در برابر مردم میهن ما قرار دارد.

رفیق اسدیپور، گرچه در مقاله ی پیش گفته رابطه ی دیالکتیکی را میان منافع ارتجاع داخلی و خارجی مورد توجه قرار می دهد، ولی پیچیدگی کلیت تضاد و پیامدهای آن را در اندیشه به ثمر نرسانده است.

او نیز با خواست رهایی بخش خلق اذربایجان و دیگر خلق های ساکن سرزمین ایران برخوردی از خود نشان می دهد که نشان سردرگمی در دریافت همه جانبه ی مضمون تضاد خلق های زیر ستم با ارتجاع داخلی و خارجی است. این رفیق عزیز بر پایه ی چنین برداشتی که زیر فشار بار موضع ضد توده های و ضد شوروی درک نشده او قرار دارد، در مقاله ی پرمضمون خود که عنوان آن انتزاع دیالکتیکی بلندپروازانه ای را تداعی می کند: **در بالاترین شاخه بلبلی آواز برداشت**، نسبت به برخی از حرکت های گروه ها در خلق های ایران به طور مثبت می نگرد. کارکرد این جریان ها می تواند پیامدهای ناگواری را برای خلق های ایران و سرزمین مشترک آنها بدنبال داشته باشد. بازگردیم به وضع در شمال سوریه به منظور درک همه ی جانبه پدیده ی پر سویه و پیچیده ی مضمون تضاد خلق با امپریالیسم.

اشاره کردم که خلق کرد در سوریه کماکان در شرایط نقض اساسی حقوق خود به سر می برد. دولت سوریه آنها را حتی به عنوان شهروند سوری به رسمیت نمی شناسد و تاکنون از دادن کارت ملی به کردها سر باز زده بوده است. آنهایی که وضع در سوریه را با دقت دنبال کرده باشند، بی تردید متوجه شده اند که روسیه از زبان وزیر امور خارجه خود از ابتدای همکاری میان روسیه و سوریه برای حفظ استقلال این کشور، خواستار شرکت کردها در نشست ها برای تنظیم یک قانون اساسی جدید برای سوریه است.

ولی در سخن لاوروف هیچ گاه روشن نشد که مخاطب او کیست؟ کردها و یا اسد. اکنون این نکته شفاف شده است. دولت اسد با ادامه سیاست گذشته "ملی" خود به مبارزان کرد تنها امکان «عضو ارتش سوریه شدن» را پیشنهاد نمود. پیامد آن این بود که لااقل حل نهایی مساله ی ملی به آینده ای نامعلوم و در شرایط برتری ملت بزرگ حواله شود. بدین تریب خشم ملت کرد در سوریه نسبت به دولت اسد نه تنها قابل فهم است، بلکه حتی نگارنده نیز به شدت دچار همین احساس نسبت به تبعیض نژادی و ملی علیه خلق کوچک در سوریه است.

وضع ترسیم شده در سوریه هنوز کلیت علت علّی- ژنتیکی حل نشدن خواست‌رهای بخش استقلال ملی را برای خلق کرد تشکیل نمی‌دهد. سویه ی دیگری از این علت علّی را عبدالله اوچلان در کتاب وارثان گیلگامش برمی‌شمرد که متن دفاعیات او را در دادگاه حقوق بشر تشکیل می‌دهد. اوچلان در آن کتاب پرمضمون و بسیار آموزنده که سرنوشت دوازده هزارساله ی خلق‌ها با ریشه ی زبانی آریایی را در منطه ی پزومتامین در بررسی ای پژوهشگرانه برمی‌شمرد، به مساله ای نیز اشاره دارد که با بحث کنونی ما در ارتباط قرار دارد.

اوچلان در کتاب دفاعیت خود که مجموعه تحقیقات تاریخ، زبان، قوم‌شناسی، باستان‌شناسی و رشته‌های دیگر است که او در آن‌ها صاحب نظر کارشناسانه است - درباره آن در توده‌ای‌ها مقاله‌هایی انتشار یافت - او همانجا همچنین در ارتباط با تساوی حقوق زن و مرد، تاریخ و چگونگی برپایی جامعه ی برده‌داری و یا علت علّی و ضروری پدیدار شدن مذهب در جامعه ی انسانی و نکته‌های بسیار دیگری نیز سخن می‌راند. در این چارچوب است که او ریشه موضع علمی خود را درباره وضع خلق کرد که در کشورهای متفاوتی پراکنده زندگی می‌کند، می‌پروراند و توضیح می‌دهد.

سویه ی دیگر علت علّی- ژنتیکی پراکندگی خلق کرد را در چند کشور، اوچلان ناشی از ناتوانی این خلق کهن می‌داند برای ایجاد وحدت در قبایل خود. دره های تنگ در کوه‌های زاینده ی رودهای دجله و فرات به مانعی برای نزدیکی و وحدت خلق‌های کرد بدل شد. لذا او به این نتیجه‌گیری سیاسی می‌پردازد که کوشش برای ایجاد یک کشور کردنشین در شرایط کنونی سیطره ی امپریالیسم ناممکن است. لذا به سود خلق کرد است، شرایط هستی خلق خود را در هر کشوری که حضور دارد، در چارچوب آن کشور سروسامانی ترقی خواهانه و شرافتمندانه بدهد.

توضیح‌های فوق از این رو ضروری بود، زیرا تنها با درک کلیت لحظه‌ها و سویه‌ها از کلیت واقعیت پراکندگی خلق کرد که تنها به صورت فهرست وار در نکته‌های اصلی طرح شد، می‌توان به درک همه جانبه ی شرایط حاکم بر تضاد میان خلق کرد و کلیت ارتجاع داخلی و جهانی نایل شد.

تنها دریافت همه جانبه علت علّی- ژنتیکی پدیده زمینه لازم را برای پاسخ به پرسش مورد بررسی کنونی نیز ما ایجاد می‌سازد.

بدین ترتیب می‌توان با پایبندی به اسلوب بررسی دیالکتیک

ماتریالیستی و روشن شدن چندلایگی و پیچیده گی درک موضوع مورد بحث درباره ی رابطه میان ارتجاع داخلی و خارجی در نبرد طبقاتی کنونی در ایران، اکنون می توان به بررسی موضع رفقای ۱۰ مهر (و دیگر گروه های سردرگم توده های) پرداخت و در آن شفافیت ایجاد نمود و زمینه ی نظری- تئوریک مارکسیست- لنینیستی را برای بررسی این موضع فراهم ساخت.

موضع رفقای ۱۰ مهر که صادقانه می پندارند با پشتیبانی از حاکمیت ج ا (یا از این یا آن لایه در حاکمیت ج ا) می توان نبرد ضد امپریالیستی را به پیش برد، استدلال خود را بر روی سنگ بنای ارزیابی علت علّی- ژنتیکی مبارزه ی انقلابی طبقه ی کارگر و حزب آن علیه امپریالیسم قرار نمی دهد.

کمبود کارکرد اسلوب ماتریالیسم دیالکتیکی نزد این رفقا در بررسی ریشه ی علّی- ژنتیکی برخوردها و تضادها میان حاکمیت ارتجاعی ج ا با امپریالیسم و در مرکز آن امپریالیسم آمریکا بی تردید است.

در مقاله ی ذکر شده در بالا به طور وسیع به ریشه ی علّی برخوردها و تضادها میان ارتجاع حاکم در ایران با ارتجاع جهانی پرداخته شد. از جمله انطباق وحدت نظر و همکاری میان آن نشان داده شد که در نمونه ی سیاست مشترک برای پاره پاره کردن جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی قابل شناخت است که در جریان آن به قول مبارزان کرد به ایجاد «اتحاد تاکتیکی» میان حاکمیت ارتجاعی در ج ا و امپریالیسم آمریکا انجامید.

درباره ی علت علّی- ژنتیکی حضور نیروی قدس در خارج از ایران و کوشش آن برای صدور شیعی گری و «ایدئولوژی اسلام سیاسی» نیز بحث های مفصلی در توده های آنها انجام شده است.

مهم تر از همه جنبه ها، تاکنون به طور وسیع به جنبه ی وحدت اقتصاد سیاسی حاکم بر ایران با دستورات سازمان های مالی امپریالیستی پرداخته شده است و نباید به تکرار همه ی این بحثها در اینجا پرداخت.

ولی یک نکته باقی می ماند که باید در این سطور آن را مورد بررسی موشکافانه قرار داد. آن را **پروسواس بشکافیم**.

این نکته، وضع پیچیده ای است که می توان آن را در واقعیت عینی ای نشان داد که در نزدیکی، تماس و یا حتی انطباق مبارزه ی ضد

امپریالیستی با برخی سویه های کارکرد حاکمیت ج ا قابل شناخت است. کارکردی که به طور عینی سرشتی دارا است که علیه هژمونی امپریالیسم آمریکا در منطقه و ایران عمل می کند. رفیق عزیز این عینیت را در ارتباط با شعار مرگ بر خامنه ای گوشزد نمود و گفت: «من با این شعار از این رو مخالفم، زیرا خامنه ای اکنون تنها کسی در حاکمیت است که علیه سلطه ی آمریکا مقاومت می کند».

امیدوارم که طرح مساله، پیچیدگی و چند لایگی رابطه میان ارتجاع داخل و خارج را به طور دقیق برای خواننده قابل دسترس ساخته باشد که تنها با به کارگیری اسلوب دیالکتیکی قابل شناخت می گردد. برای نمونه در آن لحظه که میان ایران، چین و روسیه موافقت برای برگزاری مانور دریایی مشترک در خلیج فارس- دریای عمان ایجاد و مانور به مورد اجرا گذاشته می شود، بی تردید نمونه ی چنین انطباق کارکرد میان سه کشور با شرایط بکلی متفاوت حاکمیت طبقاتی ایجاد می شود که به طور عینی سرشتی ضد امپریالیستی داراست. با چنین وضعی می توان فعالیت سپاه قدس در سوریه را نیز با همین مضمون پذیرفت.

این انطباق ولی تغییری در علت علیّی- ژنتیکی کارکرد در هر کشور سه گانه ندارد. چین و روسیه و ایران به علل مختلفی که حتی دارای جنبه های متضادی هم است، به این همکاری می پردازند. چین خواستار توسعه ی قدرت سوسیالیستی در منطقه و جهان است. با چنین خواستی ارتجاع حاکم بر ایران مخالفتی بنیادین داراست. لذا باید درعین حال که انطباق نقطه ها مشترک دیده می شود، به تضادهای آن نیز اندیشید تا کلیت پدیده را درک نمود.

نمونه دیگر سیاست دامن زدن به برخوردها و احساسات مذهبی قومی توسط امپریالیسم در جهان است که یک سیاست قدیمی استعمارگران است که با عنوان «تقسیم کن و حکومت کن» به مورد اجرا گذاشته می شود. دامن زدن ج ا در تقسیم عراق به بخشهای شیعه و سنی نشین، در انطباق کامل با سیاست استعمارگرانه ی امپریالیسم است، گرچه به بهانه توسعه و تسری «انقلاب اسلامی» انجام می شود. در لبنان این سیاست جمهوری اسلامی به یکی از علل عمده ای تبدیل شده است که از خواست مردم برای تشکیل دولت غیرمذهبی ممانعت بعمل می آورد. در عراق نیز وضع از همین قرار است.

به سخنی دیگر، هنگام بررسی نقاط نزدیک، مماس و یا حتی منطبق میان خواست و کارکرد نیروها با وضع سیاسی- فرهنگی- ایدئولوژیک و و و ی متفاوت نیز، توجه همه جانبه به ریشه ی علیّی- ژنتیکی نکته های



## ایجاد شدن انطباق ضروری است.

رفقای ۱۰ مهر و گروه‌های دیگر با بی توجهی به اسلوب کارکرد ماتریالیسم دیالکتیک، و قناعت به اسلوب منطق صوری، دچار اشتباه در ارزیابی می‌شوند و برخی از نقطه‌های منطبق را در پدیده مطلق می‌سازند و از این جزء مطلق ساخته‌ی انتزاع خود به نتیجه‌گیری برای سیاست مستقل طبقاتی حزب توده ایران می‌پردازند.

به این انحراف اسلوب و پیامدهای سیاسی آن باید با قاطعیت و بدون چون و چرا پایان داد!